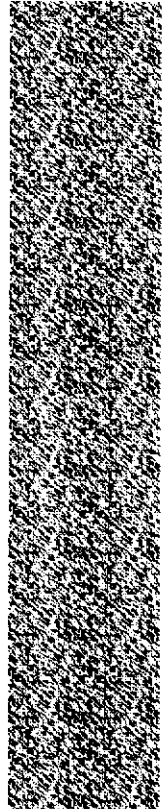
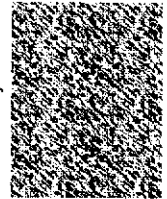


ولایت فقیہ

سازگان سلطنت

زیاده



کتابخانه

قائلین به ولایت فقیهان جامع شرایط از دیر زمان درباره منشأ مشروعیت ولایت فقیه و فرض احتمال تعارض و تراحم در مورد خاص، توجه نموده‌اند. نظریه "ولایت مبسوط الید" و "ولایت اسبق" در حقیقت، مشکل تراحم دو فقیه را حل می‌کرده است چرا که غالباً فرض ولایت کبری بر یک کشور پهناور مورد توجه و تصور همه فقهای عصر حاکمان جور نبوده است و آنچه از ولایت فقیهان مراد می‌کردند مربوط به حوزه‌هائی بود که عملاً در دسترس فقهاء می‌توانست باشد، همچون ولایت بر امور غیب و قصر، ولایت بر قضاء، اجرای حدود، موقوفات و احیاناً فصل خصومات و الزام به بعضی از امور حکومتی در محدوده یک شهر یا منطقه بوده است. در این صورت، تصور و تصدیق اینکه همه فقهای برای ولایت بر این امور نصب شده‌اند، با توجه به کم بودن فقهای جامع شرایط و عدم حساسیت‌های اجتماعی اعمال ولایت از جانب هر یک از فقیهان و عدم تاثیرگذاری کلان شخص والی در زندگی اجتماعی مردم قابل پذیرش بود. فقیهان نیز غالباً از این امور که نه مطلوبیت دنیایی داشت ولی دردسرهای آخرتی به‌همراه داشت، بی‌رغبت بودند و اصولاً فرض تراحم، فرض بعیدی بود. در صورت تراحم نیز فقیه‌ی که زودتر اعمال ولایت کرده، مشخص بود و هیچ مشکلی در نظم اجتماعی و... پیش نمی‌آمد. امام خمینی (ره) نیز در کتب استدلالی و فتوایی خود بر ولایت جمیع فقیهان و بر تقدم "اسبق" اشاره نموده‌اند.

اما امروز که عرصه زمامداری یک کشور پهناور بدست فقیهان جامع شرایط قرار گرفته است و بر اساس فقه شیعه باید این کشور اداره شود آیا می‌توان نظریه پیش گفته را معیار دانست؟ بطور قطع جواب منفی است. اینکه فقیه مبسوط الید، اداره امور کشور را بدست بگیرد جز در موارد خاصی که یک فقیه جامع شرایط از دیگر فقیهان، پایگاه اجتماعی بسیار قوی‌تری داشته باشد و عملاً مردم با وجود فرمان وی به دیگران عنایت نداشته باشند، تئوری عملی قلمداد نمی‌شود. تصور کنیم که هم اکنون مردم به بسیاری از فقیهان جامع شرایط، چه آنان که مرجعیت دارند و چه بعضی که در سنگرهای دیگری خدمت می‌کنند، علاقمند و معتقد هستند و در صورت فقدان رهبری، فرمان هر یک از آنها برای بعضی از مردم، محترم و مطاع است. در این شرایط چگونه می‌توان بسط ید فقیه را زمینه اعمال ولایت وی در عرصه یک کشور دانست؟

سبق در اعمال ولایت نیز در عرصه کشور و در وضعیت اجتماعی کنونی و اوضاع داخلی و بین‌المللی، کارساز نیست. فرض کنید پس از رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، یکی از فقیهان جامع شرایط قبل از دیگران اعلام می‌کرد که من زمامداری جامعه اسلامی را می‌پذیرم، در این صورت امکان داشت که ولایت



جامعه اسلامی به وی تفویض شود.

با توجه به این نکات فقیهانی که در مجلس بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گرد آمدند نظریه ولایت فقیهان را به نحوی با نظریه مرجعیت علمی فقیه ممزوج کردند و طریق تشخیص مرجع را در قالبی خاص بعنوان طریق رهبر ذکر نمودند.

اصل یکصد و هفتم قبل از بازنگری این گونه بوده است:

«هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون (دارای فقاقت، عدالت و تقوی، آگاهی به زمان، شجاعت، مدیریت و مدیریت) از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب حضرت آیه الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر اینصورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می کنند، هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را بعنوان رهبر به مردم معرفی می نمایند وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی خواهند کرد.»

در این اصل، قسمت اول که در مورد حضرت امام خمینی مصداق داشته است، به «ولایت بالفعل» فقیهی که از قدرت اجتماعی و بسط ید برخوردار است، اشاره دارد چرا که مصداق اتم «بسط ید»، اقبال عمومی مردم است، اما در صورت عدم تحقق «بسط ید» برای یک فقیه جامع الشرایط، خبرگان منتخب ملت، اصلح و اعلم و... را در مجموع، تعیین و به مردم معرفی می کنند. در این قسمت کار فقیهان خبره آن است که بر اساس صلاحیت های افرادی که در مظان رهبری هستند بررسی و داوری کنند. اینجا دیگر نه فقیه اسبق، «ولایت امر» است و نه فقیه دارای بسط ید بیشتر، بلکه آنچه در دیدگاه خبرگان اصلح باشد. در صورت تساوی افراد در مظان رهبری نیز خبرگان هیچ گونه زمینه ترجیحی ندارند و تنها راه، «تخیر» است و منتخب خبرگان در این فرض گرچه ترجیحی بر غیر نداشته باشد عضو شورای رهبری است.

روشن است که در این اصل سه فرض برای رهبری در نظر گرفته شده بود:

۱- داشتن بسط ید و مقبولیت عامه جهت رهبری و مرجعیت

۲- داشتن شرایط بهتر از دیدگاه خبرگان



۳- عدم ترجیح در میان کسانی که بیشترین شرایط را برای تصدی مرجعیت دارند.

فرض اول با تبیین‌های فقهای سلف در مورد "ولایت فعلیه فقیه" سازگار است اما فرض دوم و سوم بر اساس نظریه "ولایت فقیه اعلم و اصلح" قابل توجیه است نه بر اساس "ولایت جمیع فقیهان واجد شرایط". همچنانکه غالباً قائل به "مرجعیت فقهی فقیه اعلم" هستند نه مرجعیت هر فقیه جامع شرایط.

تنها تفاوت مهمی که میان "فقیه اعلم و اصلح" برای رهبری و فقیه اعلم برای مرجعیت، وجود دارد، آن است که تشخیص اعلامیت مرجع، بر عهده مکلف است و وی از طرق عقلانی و شرعی به کشف "اعلم" اقدام می‌کند و چه بسا که از دیدگاه عده‌ای، اعلم کسی باشد که در دیدگاه دیگران وی اعلم نباشد و همین نکته سبب تعدد مراجع تقلید گردیده است.

اما در مورد رهبر، خبرگان منتخب اکثریت مردم نظرشان متبع است گرچه خبرگان دیگر که یا در انتخابات شرکت نکرده‌اند و یا رأی نیاورده‌اند رأی دیگر درباره فقیه اصلح داشته باشند. تخییر نیز در فرض سوم بر اساس قانون به خبرگان منتخب واگذار شده است و در صورتیکه افراد متساوی شرایط، مورد انتخاب خبرگان قرار نگیرند ولایت مشروع و متبعی ندارند.

پس از بازنگری قانون اساسی، جز درباره حضرت امام خمینی (ره)، تعیین رهبر بعهدۀ خبرگان گذارده شده و در حقیقت تنها فرض دوم و سوم را برای دورانه‌های انتخاب "ولتی امر" پس از امام خمینی تصویب کرده است. البته تغییرات مختصر این اصل، بیشتر جنبه توضیحی دارد و ماهیت این اصل جز در مورد تغییر شورای رهبری به رهبر، تفاوت دیگری نکرده است.

آنچه در این اصل مورد توجه قرار گرفته و در حقیقت، ولایت همه فقیهان جامع شرایط را به ولایت فقیه اصلح (عالم‌تر، مدیرتر و مدبرتر و ...) تبدیل می‌کند امری پذیرفتنی و مطلوب است و بنظر می‌رسد اصولاً جعل ولایت برای همه فقیهان از ولایت کبری و برای یک کشور پهناور، منصرف است و به مواردی شبیه مورد "جعل" در بعضی از روایات (مثل مقبوله عمر بن حنظله) باز می‌گردد. یعنی در مورد قضاوت، قاضی تحکیم و ولایت‌های تدبیری جزئی.

از جهت مستندهای نقلی نیز می‌توان "اطلاق جعل ولایت" را به روایات مربوط به عدم جواز از تولی "غیراعلم" تقیید زد. در بین این روایات، روایات صحیحه نیز وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

حال بر اساس جعل ولایت بر فقیه اعلم و اصلح در صورت وجود برجستگی خاص به نحوی که برای والی و





خبرگان و مردم هیچ تردیدی در مصداق "ولّی امر" نباشد می‌توان شخص دارای ویژگی‌های خاص را بدون هیچ شبهه‌ای "ولّی امر" منصوب از جانب معصومین(ع) دانست. همچنان که در مورد حضرت امام خمینی(ره) اینگونه بود.

اما در صورت وجود اختلاف در مورد مصداق "واجد بالاترین شرایط لازم برای رهبری"، نظر چه کسی را باید پذیرفت؟ اگر نظر کسانی را که در مظان رهبری هستند جویا شویم شاید بیش از چند یا چندین رهبر پیدا کنیم همچنانکه در مورد مراجع تقلید چنین است. اگر بخواهیم نظر همه خبرگان را - یعنی همه کسانی که می‌توانند رهبر را از روی اجتهاد و علم شناسایی کنند - در نظر بگیریم، عملی نیست و در مصداق خبرگان نیز تردیدهای جدی می‌یابد. اگر بخواهیم نظر خبرگان سطح بالاتر را بفهمیم باز راه چندان همواری در پیش نداریم. لذا است که قانون اساسی، خبرگان منتخب مردم را بهترین راه تشخیص داده است. خبرگانی که در مجلس خبرگان جمع می‌شوند نه لزوماً بهترین و بالاترین هستند (چراکه مردم همواره به اعلم واقعی اقبال نمی‌کنند) و نه برآیند تمام خبرگان موجود (چراکه عده‌ای در کاندیداتوری شرکت نمی‌کنند) بویژه، در دورانهای فعلی مراجع تقلید و مجتهدین والا مقام که به یک دیدگاه، والاترین کسانی هستند که می‌توانند درباره شرایط رهبری بویژه شرط فقاقت اظهار نظر کنند اما در مجلس خبرگان تاکنون شرکت نکرده‌اند و هر دوره نیز عده‌ای که خود را فراتر از مجلس خبرگان می‌دانند از کاندیداتوری صرف نظر می‌کنند.

با توجه به آنچه گفته شد بنظر می‌رسد آنچه توسط عده‌ای گفته می‌شود مبنی بر اینکه کار خبرگان کشف "ولّی امر منصوب" است<sup>(۲)</sup> و کارشناسان خبره "از باب شهادت و یا از باب ارائه نظر کارشناسانه، ولّی امر واقعی را به مردم معرفی می‌کنند،"<sup>(۳)</sup> جز در مواردی که فقیه صالح و اعلا - با فاصله زیاد نسبت به دیگر فقیهان - در جامعه وجود داشته باشد، با مشکل مواجه است.

حقیر در مباحثه با یکی از این بزرگان عرض کردم اگر بر این مبنا شخصی را خبرگان به رهبری برگزینند و پس از چند سال روشن شد که فقیه دیگری مصداق واقعی اعلم و اصلح بوده و خبرگان در هنگام اظهار نظر از ویژگی‌های او غافل بوده‌اند، در این صورت تکلیف اعمال ولایت‌های چند ساله فقیه‌ی که به اشتباه و خطای خبرگان، رهبری را در دست گرفته، چه می‌شود؟ ایشان در جواب می‌فرمودند: "مانند خطای در تشخیص احکام است و حداکثر آنکه خبرگان معذور هستند، و علی القاعده باید موارد قابل برگشت مانند موارد قابل اعاده و قضاء و تکرار بازگردانده شود.

تصور کنید در چنین فرضی در اثر اعمال ولایت فقیه که تنها در بعضی از شرایط از دیگری ضعیف تر بوده است ولی تمام شرایط حداقلی رهبری را واجد بوده چه مقدار دستورات ولایی و احکام قابل برگشت صادر گردیده است. آیا صحیح است تمام موارد گذشته را به همین دلیل که فردی در تمام عالم، اقوی و اصلح از رهبری بوده است، باطل اعلام کنیم؟!

در استمرار رهبری نیز بر اثر این مبنا اگر شخص دیگری در شرایط لازم رهبری، از رهبر فعلی، پیشی بگیرد بر اساس این مبنا او رهبر است و دوران رهبری رهبر فعلی، متزلزل و متوقف بر شرایط علمی - سیاسی دیگران می شود.

آیت الله جوادی در تبیین کیفیت انتخاب خبرگان می نویسد:

اگر شرایط مزبور رهبری در شخص معین به نحو انحصار، محقق شد، پذیرش سمت رهبری بر آن فقیه معین و تعهد وی نسبت به مقام رهبری، واجب عینی خواهد بود و معرفی همان فقیه معین و منحصر برای رهبری بر مجلس خبرگان، واجب تعیینی می باشد چنان که پذیرش مردم در این فرض مزبور نیز به نحو واجب تعیینی است و اگر شرایط مزبور در رهبری در چند فقیه بدون امتیاز و بدون انحصار، محقق شد، پذیرش سمت رهبری در ابتدای فحص و بررسی بر همگان، واجب کفایی است و معرفی یکی از آنها برای تصدی مقام رهبری در ابتدای بحث به نحو واجب تخییری بر مجلس خبرگان، واجب است. اگر با فحص دقیق و بحث عمیق، هیچ گونه امتیاز و برجستگی یا مقبولیت عامه برای "فقیه معین" ثابت نشد بر مجلس خبرگان، تعیین یکی از آنها (تخییر حدوثی و نه استمراری) به عنوان رهبر و اعلام رهبری و ی بر مردم واجب خواهد بود.<sup>(۴)</sup> دو نکته در عبارت ایشان قابل ملاحظه است:

اول آنکه ایشان نیز معتقد به "ولایت فقیه اصلح" هستند و در صورت وجود چنین فردی، نه "اسبقیت در تصدی ولایت" مطرح است نه "مقبولیت عامه و بسط ید" بلکه خبرگان با انتخاب خود، زمینه بسط ید وی را فراهم می کنند.

در فرض دوم که چند نفر دارای شرایط یکسان هستند، ظاهر عبارت ایشان آن است که ولایت برای همه آنها ثابت است و بر هر یک از آنها تصدی ولایت به نحو واجب کفایی است. و برای خبرگان نیز انتخاب یکی از آنها واجب تخییری است (تخییر حدوثی و نه استمراری) اما این نکته در کلام ایشان روشن نشده است که قبل از انتخاب خبرگان، هر یک از افراد دارای شرایط مساوی می توانند بانجام آن وجوب کفایی اقدام نمایند یا نه؟





اگر بر آنها امکان داشته باشد وجوب تخییری خبرگان، مشروط به آن باشد که هیچکدام از آنها قبل از انتخاب خبرگان به انجام وجوب تعیینی مبادرت نوزند. و این خلاف دیدگاه مطرح در قانون اساسی است که در هر صورت معرفی رهبر برعهده خبرگان است و تعیین خبرگان، مشروط به عدم اعمال یکی از افراد متساوی شرایط نیست در صورتی که مراد استاد آن باشد که تا قبل از انتخاب خبرگان بر هیچ یک از آنها جایز نیست که اعمال ولایت کنند و پس از انتخاب خبرگان بر یکی از آنان قبول رهبری، جایز بلکه واجب می‌شود در اینجا مشروعیت رهبری، علاوه بر "داشتن شرایط"، به آراء اکثریت خبرگان ملت نیز مبتنی است. اشکال دیگر در این فرض آن است که اگر مجلس خبرگان به تخییر ابتدایی، یک فقیه را از میان چند فقیه واجد شرایط، به رهبری معرفی کردند چرا برای آن فقیه، وجوب کفایی به وجوب عینی مبدل شود؟ این تبدیل دلیلی ندارد. آنچه موجب تبدیل وجوب کفایی به وجوب عینی می‌شود "معدوریت دیگران" و یا "تبدیل موضع" است بطوریکه دیگر امکان انجام واجب عام برای دیگر افراد وجود نداشته باشد.

در هر صورت در این فرض، کشف مطلق، معنا ندارد و ماهیت عمل خبرگان کشف بهترین مصادیق رهبری و پس از آن انتخاب یکی از آنان است که در این انتخاب طبق فرض هیچ عنوان ترجیح‌آور واقعی خارجی نیست و تنها اکثریت آراء خبرگان موضوعیت دارد. به همین جهت، منشاء مشروعیت رهبری در این فرض الهی مردمی می‌گردد و حضور واقعی مردم از طریق نمایندگان آنان در انتخاب رهبری دیده می‌شود و مشکل جمع حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی نیز مرتفع می‌گردد.

نکته‌ای را که استاد برای آن دلیلی نیاورده‌اند اینکه چرا تخییر خبرگان در انتخاب رهبر، حدوثی است و استمراری نباشد در حالیکه در مورد مشابه آن در بحث اجتهاد و تقلید، تخییر از میان متساویین را مقید به حدوثی نکرده‌اند. بویژه از مثل حضرت استاد که در همین مقاله، تحوّل مثبت در دیگر اقران رهبری را در طول زمان، زمینه انجام وظیفه خبرگان در تبدل رهبری دانسته‌اند بعید است که این تخییر را ابتدایی بدانند.

توضیح آنکه در صورت قول به تخییر و عدم اعتقاد به لزوم استمرار رهبری مادام‌العمر - براساس آنچه اخیراً از استاد نقل کردیم - می‌توان تأخیر استمراری را نیز بر اساس ملاحظات خارجی قائل شد.

نیز یکی از فروض شایع، فرض تبعیض شرایط در افراد متعددی است که در مظان رهبری هستند. چه بسا در هنگام انتخاب رهبر، یکی در علم از دیگران برتر، دیگری در تدبیر و سومی در مدیریت، یکی شجاعت ویژه‌ای دارد، یکی مقبولیت بیشتر. و در بسیاری از موارد ترکیبی از این صفات در بعضی بیشتر است و ترکیبی

دیگر در بعض دیگر. گرچه در شرایط مشابه، قانون، فرد دارای بینش سیاسی و فقهی قوی تر را دارای شرایط رهبری دانسته است ولی با این همه در دوران حاضر غالباً دیدگاه خبرگان در این خصوصیات در مقام اثبات است. این فرض شایع که دربارهٔ مراجع تقلید هم غالباً تحقق دارد، واقعی‌ترین فرضی است که در این دورانها وجود دارد. با توجه به این ویژگی غالباً خبرگان رهبری نیز بر اساس مقدار اهمیتی که هر کدام برای بعضی از این صفات قائل هستند به اختلاف نظرهایی دربارهٔ مصداق، مبتلا می‌شوند. و در نهایت رأی اکثریت آنان نشانگر آن است که به یکی از افراد واجد شرایط، اقبال بیشتری شده است و همین اقبال، زمینهٔ رهبری وی را فراهم می‌سازد.

پس در نتیجه، براساس مبنای نصب، جز در موارد ویژه که یکی از افراد در مظان مرجعیت، بر دیگر اقران، امتیاز چشمگیری داشته باشد (که در این صورت براساس "ولایت فقیه اعم و اصلح" در ادارهٔ جامعهٔ اسلامی بر او قبول ولایت، واجب عینی و برای دیگران و از جمله خبرگان، پذیرش ولایت او واجب تعیینی است) در غالب موارد که دو یا چند نفر دارای شرایط مشابه هستند و یا چند نفر در اطراف شبهه قرار دارند رأی مردم از طریق اعلام نمایندگان آنان در مجلس خبرگان در مشروعیت رهبری تاثیر دارد.

این فرضیه در نظر بعضی از اندیشوران معاصر با تعبیر "انتصاب بالتوصیف" و "انتخاب بالتعین" یاد شده است و ما نیز از آن به مشروعیت الهی - مردمی یاد می‌کنیم. *تئوری حقوق مردمی*

دقت در تبیین‌هایی که ولایت فقیه نصبی را بر اساس کشف مصداق واحد و یا "تخیر" در موارد تعدد واجدان شرایط می‌داند نشانگر آن است که جایگاه رهبری نظام گرچه از تقدس بیشتری برخوردار می‌گردد اما از جهت دیگر نیز انعطاف بسیاری دارد، از سویی با توجه به مبنای مُخَطَّطَه (که هر اجتهادی را در احکام یا موضوعات، همواره مطابق با واقع و صواب نمی‌بیند - نفی تصویب اشعری و معتزلی) رهبری نظام را همواره مواجه با احتمال عدم "مشروعیت واقعی" می‌سازد. همچنانکه در عمل به امارات و بینه، وصول به واقع، قطعی نیست و محتمل است. و از سوی دیگر نیز بر اساس آنچه از استاد جوادی نقل کردیم تحول مثبت در دیگر اقران، زمینهٔ انعزال رهبری را فراهم می‌سازد. از این روی بهتر آن است که همان سیرهٔ عقلایی که ظاهر قانون اساسی نیز با آن موافق است بعنوان تئوری "انتخاب حاکم اعلیٰ" مطرح گردد و کار خبرگان، مشروعیت یکی از افراد محتمل الاصلحیة و یا متساوی الصلاحیة را موجب شود.

مقام معظم رهبری نیز در بیانات خود این تئوری را مورد تأیید قرار داده‌اند. دربارهٔ ولایت فقیه و مصداق







آن در مجموعه استفتائات ایشان دو سؤال زیر قابل توجه است.

سؤال اول: هل الاعتقاد باصل ولاية الفقيه من الناحيتين المفهومية و المصادقية عقلياً او شرعياً؟

جواب: ان ولاية الفقيه التي بمعنى حكومة الفقيه العادل العارف بالدين، حكم شرعي تعبدی يؤيده العقل ايضاً و هناك طريق عقلائی لتعيين مصداقه مبيّن في دستور الجمهورية الاسلامية.

سؤال دوم: هل يجب على الفقيه الذي يعيش في الجمهورية الاسلامية الايرانية - اذ كان لا يرى ولاية الفقيه المطلق ان يطيع اوامر الولي الفقيه؟ و اذ خالف الولي الفقيه فهل يُعتبر فاسقاً و لو ان فقيهاً كان يعتقد بولاية الفقيه المطلقة لكنه يرى نفسه الاجدر بها فهل اذا خالف اوامر الفقيه المتصدي للولاية يعتبر فاسقاً؟

جواب: يجب على كل مكلف و ان كان فقيهاً ان يطيع اوامر الحكومه لولي امر المسلمين و لا يجوز لأحد ان يخالف من يتصدي الامور الولاية بدعوى كونه اجدر هذا اذا كان المتصدي لامر الولاية فعلاً قد اخذ بأدبتها من الطريق القانوني المعهود لذلك و اما في غير هذه الصورة فالامر يختلف تماماً.<sup>(۵)</sup>

همانگونه که در سؤال اول مشهود است، ایشان ولایت فقیه را برای هر فقیه عادل عارف می دانند و بر مبنای نصب، دیگر کشف یک مصداق واقعی ندارد بلکه همه کسانی که به اجتهاد نائل شوند و عدالت و عرفان دینی داشته باشند، ولی فقیه هستند ولی روشن است یک مصداق واحد باید تصدی رهبری را بعهده بگیرد و ایشان طریق انتخاب وی را عقلایی اعلام می کنند که قانون اساسی نیز این طریق عقلایی را ذکر کرده است. بسیار روشن است که عقل در موارد غالب بلکه در همه مواردی که کارشناسی به انتخاب یکی از افراد متساوی الصلاحیه یا مشتبه الصلاحیه بیانجامد برای رأی کارشناسان، مشروعیت بخشی قائل هستند.

در پاسخ سؤال دوم نیز این نکته روشن است که ایشان احکام مربوط به ولایت امر را در دوران ابتدای انتخاب ولی امر بر قانون اساسی و خبرگان رهبری یا دورانهای دیگر یکسان نمی دانند. تأکید بر مشروعیت الهی مردمی رهبر نیز در بیانات ایشان به چشم می خورد. در کنفرانس اندیشه اسلامی ایشان می گوید:

«آن کس که این معیارها را دارد (عدل - آشنایی با اسلام) و از تقوا و سیانت نفس و دین داری کامل و آگاهی لازم برخوردار است آن وقت نوبت می رسد به قول ما اگر همین آدم را با همین معیارها مردم قبول نکردند باز هم مشروعیت ندارد». (کنفرانس سوم، ص ۳۳)

«عنصر سوم، عنصر مردم» است. آیا ما در نظام اسلامی، مردم را مهمل و کنار گذاشته ایم؟ ابدأ. یک عنصر

اصلی مردم‌اند، مردم تعیین‌کننده‌اند، مردم مورد مشورت قرار می‌گیرند و تصمیم‌گیرنده هستند، اصلاً مردم انتخاب‌کننده هستند و انتخاب یک امر واقعی است که وجود دارد، (کنفرانس چهارم ص ۴۴) (۶)

نکته قابل ذکر آن است که "مشروعیت الهی - مردمی" و داشتن حق انتخاب خبرگان از میان افراد دارای صلاحیت همواره بمعنای نفی اطلاق ولایت یا قبول دموکراسی غربی نیست. در حقیقت، این تئوری دارای ساز و کاری است که حاکمیت مردم را در طول حاکمیت خداوند و قبول احکام و شرایطی که از جانب وحی برای حکومت اسلامی تعیین شده، تبیین می‌نماید.

آنچه در این مختصر آمد مجال تفصیل و تحلیل بیشتر دارد که در این مختصر از آن صرف‌نظر می‌کنیم. امید آنکه دیدگاه صاحب نظران و نقد اندیشوران بر بالندگی هر چه بیشتر اندیشه ولایت فقیه و جمهوری اسلامی بیانجامد.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. د.ر.ک: وسایل ج ۱۱، ص ۲۸ و ج ۱۸، ص ۵۶۴.
۲. د.ر.ک: متن سخنرانی قبل از نماز جمعه تهران: کار خبرگان این است که مجتهدی را که منصوب امام زمان است کشف کنند. رسالت ۷۷/۴/۱۳.
۳. د.ر.ک: نشریه حکومت اسلامی. ش ۸، مصاحبه آیه‌الله جوادی آملی ص ۲۲.
۴. حکومت اسلامی ش ۸ ص ۱۵.
۵. آیه‌الله خامنه‌ای، اجوبه الاستفتائات، سؤال ۵۹ و ۶۸.
۶. د.ر.ک: حکومت در اسلام (مجموعه مقالات سومین و چهارمین کنفرانس اندیشه اسلامی ص ۳۳ قسمت اول و ۴۴ قسمت دوم) چاپ سازمان تبلیغات اسلامی.

